مجلس پنجاه و یكم‌

بسم اللَه الرّحمن الرّحیم‌

الحمدلله ربّ العالَمین‌

والصّلاة والسّلام على سیدنا و نبینا و حَبیب قُلوبنا

وطَبیب نُفوسنا أبى‌القاسم محمّد و على آله الطّیبین الطّاهرین‌

واللعنة على اعدائهم اجمعین‌

 قال امامُنا الصّادق علیه‌السّلام لعِنوان البَصرى: ثَلاثةُ أشیاءَ؛ أنْ لا یرَى العَبدُ لِنَفسِه فیما خَوَّلَهُ اللَه مِلکا، لأنَّ العَبیدَ لا یکونُ لَهم مِلک، یرونَ المالَ مالَ اللَه یضَعونَه حیثُ أمَرَهُم اللَه به، و لا یدَبِّرُ العبدُ لنفسهِ تَدبیرًا.

 امام صادق علیه‌السّلام به عنوان بصری فرمودند: ـ وقتی از حضرت راجع به حقیقت عبودیت سؤال می‌كند ـ حقیقت عبودیت در سه جمله است؛ جمله اوّل این كه عبد، غیر از خدای متعال مالكی را نپندارد و همه متملكّات خود را ملك خدا بداند و هر جا كه خدا او را امر می‌كند و تكلیف می‌كند در آنجا باید این مال را صرف كند كه راجع به این فقره در جلسات گذشته مطالبی به عرض دوستان رسید.

 جمله دوّم امام صادق: ولا یدَبِّرُ العبدُ لنفسهِ تَدبیرًا. مسأله دوّم این است كه انسان، انسان سالك و انسان عبد، در قبال پروردگار هیچ تدبیری را برای خود نمی‌اندیشد. البتّه نتائج این فقرات در جمله‌های بعد نقل می‌شود و از طرف امام علیه‌السّلام این نتائج بیان می‌شود. این جمله حضرت كه می‌فرماید ولا یدَبِّرُ العبدُ لنفسهِ تَدبیرًا این چه معنا دارد؟ انسان برای خودش تدبیری نیندیشد، برنامه‌ای نداشته باشد، كاری را پیش بینی نكند. آیا به نظر ما این مطلب به همین ظاهر و به همین بیان ابتدایی صحیح می‌نماید؟ اصلًا نظام دنیا بر اساس تدبیر است دیگر. منظور از كلام حضرت در اینجا چیست؟ شخص تمام برنامه‌های خود را رها كند، تمام نظم خود را به قول بعضی‌ها در بی‌نظمی قرار دهد، آن وقت دیگر سنگ روی سنگ بند می‌شود؟ در حالی كه ما می‌بینیم اصل و اساس نظام آفرینش تكویناً و تشریعاً، عقلًا و نقلًا بر پایه نظام است، بر پایه تدبیر است. در آیات قرآن می‌خوانیم‌

 (أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى‌ قُلُوبٍ أَقْفالُها)[[1]](#footnote-1) «چرا این مردم در قرآن تدبّر نمی‌كنند؟» چرا این مردم در قرآن فكر نمی‌كنند؟ چرا این مردم قرآن را سرسری می‌گیرند؟ چرا این مردم قرآن را فقط اختصاص به مجالس فاتحه داده‌اند و به عنوان تبرّك و تیمّن بر سر سفره عقد می‌گذارند یا این كه برای جابه‌جایی منزل، قرآن را به عنوان تبرّك اوّل می‌برند؟ امّا اگر از آنها سؤال كنید در شبانه روز چقدر شما به قرآن مشغول هستید؟ می‌گویند: شبهای جمعه یك سوره یاسینی برای امواتمان می‌خوانیم، همین مقدار. قرآن كه فقط مال شب جمعه نیست و سوره یاسین كه فقط اختصاص به شب جمعه ندارد. یك روایتی از امام رضا علیه‌السّلام نقل شده است ـ در عِلَل‌الشّرایع‌ ظاهراً روایت مضبوط است ـ كه خداوند امر كرده است كه مصلّین در بیست و چهار ساعت در نمازهای خودشان قرآن را بخوانند و اكتفا به یك سوره نكنند برای این است‌ لِئَلّا یصبَح کلامُ اللَه مَهجورً ا «تا این كه كلام اللَه مهجور و دور گذاشته نشود.» مردم با كلام الهی همیشه انس داشته باشند و مستحب است انسان به یك سوره اكتفا نكند، سوره‌های متعدّدی در قرآن، در صبح دوشنبه چه سوره‌ای بخواند، در شب جمعه چه سوره‌ای بخواند، در روز جمعه چه سوره‌ای بخواند، در روز جمعه مستحب است، خطیب در روز جمعه در دو ركعت‌

 نماز جمعه، در ركعت اول سوره جمعه و در ركعت دوّم سوره منافقین را بخواند. حالا آن قدر خطبه‌ها را طولانی می‌كنند كه فقط به یك سوره تنها اكتفا می‌كنند، این صحیح نیست. به همان مقدار كه افراد در روز جمعه نیاز به شنیدن نصائح و مسائل مهم اخلاقی و مملكتی و حكومتی دارند و باید خطیب در نمازهای جمعه به این مسائل به نحو مشروح و مفید بپردازد. یعنی مسائلی كه از نقطه نظر اطّلاع مسلمین بر جریانات و حوادثی كه می‌گذرد، انشااللَه در جلسات آینده راجع به كیفیت برنامه مرحوم آقا درباره مسائل مملكتی صحبت‌هایی و عرائضی خدمت دوستان خواهد شد و رفقا مطّلع خواهند شد كه چقدر نظرات عالی و راقی از ایشان هنوز به گوش نرسیده است.

 باید خطیب اوّلًا شخصی باشد خوش بیان، و صحبت او موجب كسالت و ملالت مستمعین نشود. این یكی از شرایط خطیب در نماز جمعه است و باید فردی باشد متّقی، به نحوی كه مطالب او در مخاطبین و در مستمعین تأثیر نفسی بگذارد. التفات كردید، خودش عامل باشد به آن مطالبی كه مطرح می‌كند طبعاً تأثیر بسیار زیادی خواهد داشت و سوّم این كه مسائلی را كه مطرح می‌كند مسائل تكراری نباشد. هر روز بیاید یك مطلبی را نقل كند، این هفته بیاید یك مسأله‌ای را بگوید كه هفته قبل گفته و كَانّ یك نواری است كه همین طور دارد تكرار می‌شود. این نفع چندانی عائد مستمعین و شركت كنندگان در نماز جمعه نخواهد شد. باید خطیب‌

 برود مطالعه كند در عرض این یك هفته، از روایات اهل بیت علیهم‌السّلام كه منبع وحی و مصدر تشریعند، آن مسائلی را كه برای رشد افكار عمومی مفید است، رشد افكار عمومی ـ دقّت كنید ـ نه تجمید افكار، بلكه برای رشد افكار عمومی مفید است، آن روایات را بدست بیاورد از چهارده معصوم علیهم‌السّلام و بیاید با ذهنی صاف و قلبی خالص و نیتی پاك برای ارتقاء فكری جامعه، بیاید آن مطالب را برای مردم بیان كند. صرف نظر از مسائلی كه، مسائل اجتماعی، كه طبعاً آن مسائل هم در نماز جمعه باید مطرح باشد. بسیاری از افراد، بسیاری از فُقها من جمله مرحوم والد ـ رضوان اللَه علیه ـ ایشان نماز جمعه را نماز عینی و تعیینی می‌دانستند كه نمازی باید باشد كه هر فردی شركت كند و تعیینی هم باشد و در نظرم هست در همان اوایل انقلاب در یك ملاقاتی كه با رهبر انقلاب حضرت آیت‌اللَه‌خمینی، ایشان داشتند در قم، متأسّفانه نشد مطالبی كه مورد نظرشان هست در آن مجلس بیان شود. چون یك قضیه‌ای اتّفاق افتاد آن وقتی كه برای ایشان داده بودند صرف در ملاقات با افراد دیگری شد و همه مطالب به طور مشروح صحبت نشد. فقط ایشان یك چند جمله‌ای با حضرت آیت‌اللَه خمینی مطرح كردند و یكی از آنها این بود كه آیا نظر شما راجع به نماز جمعه چیست؟ آن موقع هنوز نماز جمعه منعقد نشده بود حتّی در ـ ظاهراً، آن طور كه به نظرم می‌رسد ـ در اوّلین نماز جمعه‌ای كه در طهران در مسجد امام منعقد شد و مرحوم آقا در آن نماز جمعه شركت می‌كردند، خود ما

 هم می‌رفتیم، بعد آن نماز جمعه دانشگاه منعقد شد، اوّل در همین مسجد امام كه قبلًا به اسم مسجد شاه طهران معروف بود در آنجا نماز جمعه منعقد شد. ایشان اظهار داشتند كه به نظر من نماز جمعه تخییری است. عین عبارت ایشان است، یعنی هر كسی می‌خواهد برود هر كسی می‌خواهد نرود و بعد این جمله را هم اضافه فرمودند كه: حتّی من معتقدم در زمان رسول خدا هم نماز جمعه به وجوب تخییری واجب بود نه به وجوب تعینی و وجوب عینی، بلكه وجوبش، وجوب تخییری بود. مرحوم آقا فرمودند: من به شما یك پیشنهاد می‌كنم و آن این است كه شما یك نماز جمعه شركت كنید آن وقت ببینید كه اعتقادتان و مبنای فقهی شما عوض خواهد شد یا نه. كه البتّه، عرض كردم، مجلس به هم خورد و در همان وقتی بود كه مرحوم سرلشكر قَرَنی كه بسیار فرد خوبی بود و از مبارزین بود و با مرحوم آقا در انقلاب سنه چهل و دو با حضرت آیت‌اللَه خمینی و مرحوم آیت‌اللَه میلانی ـ كه این مطالب انشااللَه درآینده صحبت خواهد شد ـ در آنجا با هم با مرحوم آقا همكاری می‌كرد همین مرحوم قرنی كه همان گروه فرقان و اینها، ایشان را به شهادت رساندند و بسیار مرد با اهتمام، با عِرق دینی و خیلی متصلّب بود در مرام خودش و دقیقاً مشخّص بود كه خلع ید ایشان از صدارت نیروهای انتظامی، این یك عامل پیچیده‌ای داشت و نمی‌خواستند كه ایشان خلاصه بر سر كار باشد و در زمان شاه، در زمان سابق، مرحوم آقا از ایشان خیلی یاد می‌كردند و از

 خاطراتشان با همین مرحوم سرلشكر قرنی در همان زمان سابق، زمان استبداد، زمان شاه، ایشان مطالبی بیان می‌كردند كه انشااللَه شاید بخشی از آنها عرض شود. ایشان مرحوم سر لشكر قرنی از جمله افرادی بود كه در انقلاب چهل و دو، در سنه انقلاب چهل و دو، همین انقلاب ایران، انقلاب اسلامی ایران، با مرحوم آقا و مرحوم آیت‌اللَه میلانی تحلیف داشتند، مجلس تحلیف، یعنی سه نفر ـ مرحوم آقا، آیت‌اللَه میلانی و سر لشكر قرنی ـ این سه تا قرآن را گذاشتند وسط و قسم خوردند به این قرآن كه تا پای جان از انقلاب دست برندارند؛ این را مراسم تحلیف می‌گویند كه البتّه افرادی از این جریان اطّلاع دارند و فعلًا در قید حیات هستند و از این مسائل مطّلع هستند. بسیار مرد خوبی بود، همین مرحوم سرلشكر قرنی. آن روز مصادف شده بود با روز شهادت همین سرلشكر قرنی و خانواده ایشان آمدند در قم، در آن ملاقاتی كه بود، یك مرتبه خانواده اینها وارد مجلس شدند و اصلًا مجلس به طور كلی از آن وضعیت اوّل بیرون آمد و دیگر مجالی برای ادامه مذاكرات بین مرحوم آقا و حضرت آیت‌اللَه خمینی دیگر باقی نماند و فقط به همین چند جمله مجلس خاتمه پیدا كرد.

 علی كلِ حال، مرحوم آقا معتقد بودند بر این كه باید خطیب، خطیبی باشد بسیار خوش بیان، خوش صحبت و عالم، دانشمند و متّقی كه بتواند مخاطبین و مستمعین را در آن لحظات واقعاً ملكوتی نماز جمعه، بتواند رشد بدهد، از نظر

 فكری، از نظر عقلی و از نظر نفسی و قلبی و در این راستا ایشان می‌فرمودند: این سخنرانی‌هایی كه قبل از نماز جمعه گفته می‌شود، این سخنرانی‌ها صحیح نیست و واقعیتش هم همین است، خود ما هم نماز جمعه می‌رفتیم، ما می‌رفتیم فرض كنید كه در نماز جمعه می‌نشستیم، یك ساعت این سخنران فرض كنید كه قبل از خطبه‌ها می‌آمد سخنرانی می‌كرد و آن توان و انرژی و قوّه مستمعین صرف در شنیدن صحبت‌های این سخنران می‌شد. یك ساعت همین طور اینها می‌نشستند و بعد از یك ساعت دوباره حالا خطیب می‌آید و آن شروع می‌كند به صحبت كردن و مسائلی را دوباره مطرح می‌كند، آنچه كه باید و شاید دیگر مستمعین تاب و توان شنیدن مطالب را ندارند و آن آمادگی باید در ابتدا برای افراد وجود داشته باشد تا بتوانند از كلمات خطیب در نماز جمعه استفاده كنند آن آمادگی دیگر از بین می‌رود. ما این را در خودمان می‌دیدیم و این مسأله كاملًا محسوس بود. لذا ایشان می‌فرمودند كه: سخنرانی قبل از نماز جمعه باید برداشته بشود، به جای او خطیب بیاید با مردم، تازه نفس، با انرژی تازه، با نشاط تازه، بیاید با مردم برخورد كند و مردم ابتدائاً با خطیب روبرو بشوند این خیلی مسأله، مسأله عالی است. یك مرتبه انسان با یك خطیبی روبرو بشود كه مطالب پخته، جمع‌آوری شده، مطالعه شده، از روی روایات ائمّه علیهم‌السّلام فقط، بیاید و مطالب را برای مردم بیان كند و در آن لحظات پرنشاط با این گونه مسائل. حتّی ـ من شاید چندی پیش عرض كردم ـ

 مرحوم ملّا محمّد تقی مجلسی در شرح‌ مَن لایحضره الفقیه‌ ایشان نسبت به این نكته خیلی عنایت داشته است؛ ایشان می‌فرمودند: حتّی خطیب خوب است برای القاءِ مسائل اخلاقی در نماز جمعه از اشعار مثنوی استفاده كند، خیلی واقعاً این عالی است. چرا؟ چرا در نماز جمعه نباید یك خطیب با صدای بلند چند شعر بخواند؟ چه اشكالی دارد؟ حالا مگر حتماً خطبه‌های نماز جمعه باید با شلّاق و با فرض كنید كه چوب و چماق؟ نه، چه اشكالی دارد كه خطیب در نماز جمعه دو تا شوخی هم بكند؟ چه اشكال دارد؟ چه اشكال دارد كه بیاید چند شعر را با صدای بلند اشعار آبدار عرفانی، اشعار آبدار اخلاقی، اینها را بیاید برای مردم بیان كند، مردم را بر سر نشاط بیاورد، چه اشكال دارد، این كه بهتر است تا این كه یك مجلس خشك و مجلس بدون هیچ گونه نشاطی فرض كنید كه برقرار بشود و صرفاً مستمعین و شركت كنندگان به عنوان انجام و اجرای یك تكلیف شرعی شركت كنند؛ این نیست.

 نماز جمعه، نماز احیاء ملّت است؛ یعنی ملّت در عرض این یك هفته كه با كار و كسب و گرفتای‌ها و بیا و برو و سایر مسائل در این یك هفته ذهن او با كثرات آغشته شده است، با توغلّات در دنیا از آن مبدأ قدری فاصله گرفته است، از مسائل اجتماعی و مسائل حكومتی و آنچه كه در گوشه و كنارش می‌گذرد فاصله گرفته است، در آنچه كه در دنیا می‌گذرد فاصله گرفته است، از ارتباط و توجّه به‌

 پروردگار از این نقطه نظر یك قدری فاصله گرفته است، این نماز جمعه و این تهیؤ می‌آید او را احیاء می‌كند، زنده می‌كند. اینجا است كه این همه تأكید و این همه اصرار راجع به نماز جمعه وجود دارد. آن روایاتی كه راجع به نماز جمعه هست و شركت در نماز جمعه، حتی یك روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام الآن به یادم آمد كه امام علیه‌السّلام می‌فرماید: برای تصحیح بدن ـ در آن موقع از این داروهای مُسهِل و اینها استفاده می‌شد الآن هم، هم در طبّ قدیم هم در امروزه از اینها برای تصحیح مزاج و اینها استفاده می‌شود. ـ امام علیه‌السّلام می‌فرماید: استعمال این داروها در روز پنج‌شنبه كراهت دارد زیرا موجب ضعف خواهد شد و ممكن است مسلمان را از شركت در نماز جمعه باز بدارد. یعنی این قدر .... می‌خواهید این دارو را مصرف كنید، می‌خواهید داروی فرض كنید كه برای تصحیح مزاج مصرف كنید، شنبه مصرف كنید، یكشنبه مصرف كنید، چرا پنج شنبه كه این موجب ضعف و ناتوانی و اینها بشود؟

 در یك مجلسی من بودم با مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ و یكی از دو سه تا از آقایان، یكی از آنها به رحمت خدا رفته، راجع به وجوب عینی و تعیینی نماز جمعه ایشان صحبت می‌كردند، می‌فرمودند: من در نجف كه بودم یك رساله‌ای راجع به همین مسأله نوشتم و در آنجا ثابت كردم كه نماز جمعه در هر عصر و در هر زمانی واجب است و باید افراد در آن شركت كنند و مسأله فقط یك وجوب‌

 تخییری نیست كه هر كه بخواهد، هر كه نخواهد و یا وجوب كفائی كه با شركت بعضی از افراد از بقیه دیگر ساقط بشود. آنها اصرار داشتند بر این كه نه، مسأله نماز جمعه وجوب تخییری دارد و دلیلی را هم كه ذكر می‌كردند این بود، یعنی دلیلی كه بسیار روی آن تأكید داشتند، می‌گفتند: اگر نماز جمعه واجب است پس این همه اصرار بر ایجادش دیگر معنا ندارد. فرض كنید كه در واجب كه دیگر امام نمی‌آید اصرار كند، فرض كنید كه من باب مثال نماز واجب است، دیگر این همه اصرار ندارد، روزه واجب است این همه اصرار ندارد، ولی در نماز جمعه ما می‌بینیم این همه تأكید است: كسی كه ترك كند چه خواهد شد، نكال دنیا و آخرت را مبتلا خواهد شد، كسی كه در نماز جمعه شركت نكند بركت از مال او خواهد رفت، كسی كه در نماز جمعه شركت نكند خیر را نمی‌بیند در طول هفته. اینها روایاتی است كه راجع به این است و این دلیل بر این است كه نماز یك امر وجوبی نیست بلكه امر استحبابی است چون به امر وجوبی دیگر تأكید نمی‌كنند. من در آنجا این مطلب را عرض كردم، گفتم: این مسأله به خاطر بعضی از مشكلاتی است كه نماز جمعه دارد؛ در نماز ظهر و عصر و صبح و اینها، شخص در منزلش است بلند می‌شود نمازش را می‌خواند مشكلی هم ندارد یا فرض كنید كه روزه‌ای را می‌گیرد مشكلی ندارد، امّا بلند شدن و از منزل بیرون رفتن و آن هم نه با این وسایلی كه فعلًا هست، از دو فرسخ تا دو فرسخ یعنی در طول چهار فرسخ اگر شخص در هر

 جا ساكن باشد باید خودش را به نماز جمعه برساند. یعنی دو فرسخ از هر طرف ایجاب می‌كند كه شخص به نماز جمعه برود و در آن زمان كه وسایل به این نحو نبود، افراد با الاغ می‌رفتند حتّی در روایات داریم اگر شخص پیاده هم باشد باید به نماز جمعه شركت كند به واسطه اهتمامی كه در نماز جمعه وجود دارد. این مسأله مشكل است، طبعاً باید تأكید بیشتر و تشویق بیشتری برای این قضیه وجود داشته باشد تا افراد به آن اهمیت مسأله پی ببرند. چطور این كه در حج هم اتّفاقاً مسأله همینطور است. من به آنها عرض كردم: مگر حج واجب نیست؟ چرا این همه ما روایات اكیده راجع به اتیان به حج داریم؟ این همه روایات راجع به حج داریم: حج، كسی كه انجام ندهد بر دین ابراهیم از دنیا نرفته است، كسی كه حج انجام ندهد در هنگام احتضار ملائكه دین مسیحیت یا یهود را به او پیشنهاد می‌كنند یعنی بر دین اسلام از دنیا نمی‌رود، كسی كه حج انجام ندهد در روز قیامت در صف مسلمین نیست، این روایات مربوط به حج، خب، حج واجب است. چرا؟ چون حج الآن آن هم در بعضی از شرایط فرض بكنید كه از ایران با بهترین ... یا از خیلی از ممالك دیگر بسیار راحت و خیلی سَهل الوصول افراد می‌توانند حج انجام بدهند امّا در سایر اماكن، در سایر بلاد، در زمان‌های گذشته، حج ـ می‌دانید ـ فقط رفت و آمدش یك سال طول می‌كشید، یعنی شش ماه در راه بودند شش ماه در برگشت بودند چند روز هم آنجا حج به جا می‌آوردند. آن هم با آن خَطرات، آن هم با آن‌

 مسائل، آن هم با آن كیفیات. شما به الآن نگاه نكنید، در یك منطقه، در یك محلّه، فرض كنید كه طهران، می‌گفتند: حاجی فلان، بقیه حج انجام نداده بودند خیلی از اینها وقتی، این وصیت نامه‌ای كه الآن شما می‌بینید افرادی كه می‌روند برای حج وصیت می‌كنند این مال آن زمان است. كسی كه می‌رفت حج دیگر آیسًا من الحَیات وآیسًا من الدنیا حركت می‌كرد، دیگر مأیوس بود برگردد، آیس بود این كه دیگر برگردد به اهل خودش. وصیت می‌كرد و از اینها بسیاری از افراد تلف می‌شدند، آنها را از بین می‌بردند یا به واسطه انواع امراض در حج اینها از بین می‌رفتند. این وصیت نامه مال آن موقع است. الآن حاجی فرض بكنید كه در عرض دو ساعت با بهترین وسیله از اینجا بلند می‌شود می‌رود در جدّه و بعد در بهترین جاها، در بهترین امكانات حج را انجام می‌دهد و برمی‌گردد، گرچه توأم با مشكلات هم هست، بی هیچی هم نیست ولی این كجا و آن كجا؟ این قضیه حج مربوط به این است كه این همه راجع به آن تأكید شده است و حتّی نظر فقهی مرحوم آقا این بود كه اگر شخصی بتواند در خود مسیر حج، حتّی در خود مسیر حج هم بتواند كارش را انجام بدهد، نه این كه فرض بكنید كه در اینجا یك مقداری پول ذخیره كرده باشد و بعد برود، نه، فرض كنید كه یك شخصی شغلش كفّاشی است و می‌تواند در طول مسیر حجّ، همین شغل را ادامه بدهد و با همان امرار معاش كند و به اعمالش بپردازد، واجب است برود. مسأله استطاعتی كه الآن مطرح‌

 می‌كنند این كه فرض كنید یكی یك میلیون كنار گذاشته، جدا گذاشته باشد و فرض كنید كه در برگشت آن قدر باشد، این حرفها نیست. استطاعت از نظر فقهی به این می‌گویند كه شخصی بتواند خود را به بیت‌اللَه برساند، این را می‌گویند استطاعت. حتّی اگر پیاده هم برود و بتواند برود حتّی حجّ بر او واجب است، حتّی اگر بتواند برود. یعنی به شكل عادی، مرضی او را تهدید نكند، مسأله‌ای او را تهدید نكند، تخلیه سِرب داشته باشد، راه برای او امن باشد، با توجّه به اینها حتّی باید این حج انجام بدهد. این كه در بعضی از روایات وارد است، مركب كه تعبیر به راحله شده و زاد، این به معنای قالب است، یعنی عنوان مُشیر دارد، نه این كه این موضوعیت دارد. یعنی چون عموم افراد مسافرت‌ها را با راحله و مركب انجام می‌دهند و زاد هم با خودشان می‌برند، از این نقطه نظر كسی كه زاد داشته باشد، توشه داشته باشد و راحله، این باید حركت كند. امّا اگر كسی زاد و راحله ندارد. فرض كنید كه در شهرهای نزدیك مكّه است، بیست فرسخ با مكّه فاصله دارد، سی فرسخ هم با مكّه فاصله دارد، حتّی چهل فرسخ با مكّه فاصله دارد، در خود شهرهای اطراف مكّه و اینها است و پیاده روی هم برای او هیچ اشكال ندارد حتی یك ورزش هم می‌شود، فرض كنید كه یك خورده وزنش هم كم می‌شود بهتر، حالا دیگر فرض بكنید كه ما كه روزی یكی دو فرسخ باید پیاده برویم ـ درست است آقای دكتر؟ ایشان برای ما نصیحت كردند، البتّه ما مجبوریم اطاعت كنیم چون پزشك قلب هستند و گفتند:

 فلانی! شما باید حدّاقل روزی یك ساعت و نیم پیاده‌روی كنید، البتّه تا به حال هنوز موفّق نشدم به دستور ایشان عمل كنم، انشااللَه با عرض معذرت از این به بعد ـ این مقدار مسافتی كه انسان باید پیاده برود این مقدار مسافت را در راه می‌گذارد؟ چه اشكالی دارد؟ این كه می‌گویند زاد و راحله این به این معنا نیست كه انسان حتماً باید اگر فرض بكنید كه یك مركبی پیش‌كش دَم در آوردند و بعد هم با یك كارت دعوت و بفرمایید و ...؛ نخیر، این باید حج را انجام بدهد.

 پس بنابراین اهتمامی كه ائمّه علیهم‌السّلام نسبت به مسأله حج داشتند این نه از باب این است كه حجّ واجب نیست، به خاطر مشكلاتی كه داشته است و چه بسا دارد، این اقتضاء می‌كند كه آن روحیه حركت و انتهاض نسبت به انجام این فریضه را در میان افراد برانگیزند.

 كجا بودیم؟ راجع به نماز جمعه صحبت ما بود. خطیب باید در نماز جمعه باید این مسائل را داشته باشد و باید بیاید و برای مردم بیان كند، مطالب را برای مردم بیان كند تا این كه مردم در این نماز احیاء بشوند، شارژ بشوند، از نقطه نظر روحی آن كسالت یك هفته از اینها از بین برود و از نظر روحی بتوانند خود را تا هفته دیگر بكشانند، پُر بشوند، این نماز، نمازی بود كه در زمان رسول خدا واجب شد و ائمّه علیهم‌السّلام به این نماز تأكید داشتند. نماز جمعه این است، خاصیتش این است. نمازی كه فقط خدا در آنجا مطرح باشد و بس، فقط در آنجا رشد روحی‌

 و حركت روحی در آنجا مطرح باشد. این نماز آن وقت رفتن هم دارد، پیاده رفتن هم دارد، دو فرسخ كه سهل است، چهار فرسخ هم آدم پیاده برود جا دارد كه در این نماز شركت كند.

 بحث ما راجع به چه بود؟ راجع به نظم بود. (أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ) می‌فرماید: «چرا در قرآن تدبّر نمی‌كنید؟» چرا به این مطالب توجّه نمی‌كنید؟ چرا فقط قرآن را برای شب‌های جمعه گذاشتید؟ یكی از دستورهای مهمّ و اكید بزرگان به سالكین راه خدا در تمام طول حیات كه حتّی من این مسأله را از زمان مرحوم والد ـ رضوان‌اللَه علیه ـ به یاد دارم كه ایشان ندیدم روزی برایشان بگذرد، حتّی در ایامی كه من در خدمت ایشان در بیمارستان بودم؛ ایشان چند مرتبه در بیمارستان رفتند، برای قلب در بیمارستان رفتند، برای چشم رفتند، برای ناراحتی كمر و دیسك و اینها رفتند، برای كبد رفتند، عمل كبد و كیسه صفرا رفتند، در تمام این روزها یك قرآن جیبی ایشان داشتند در كنارشان، این قرآن را می‌خواندند و در آن ـ توجّه كنید ـ در آن اوقاتی كه ناراحتی ایشان موجب می‌شد نتوانند قرآن را از رو بخوانند، به من می‌گفتند: آسید محسن! بنشین این سوره‌هایی را كه می‌گوییم ببین كجای آن غلط است. شروع می‌كردند سوره فتح را خواندن: (بِسْمِ اللَه الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ\* إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً\* لِيَغْفِرَ لَكَ اللَه ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيَكَ صِراطاً مُسْتَقِيماً)[[2]](#footnote-2)

 همین طور شروع می‌كردند سوره فتح را خواندن. می‌گفتیم: خب، الحمدلله تمام شد. می‌گفتند: حالا سوره زمر را باز كن. ما سوره زمر را باز می‌كردیم ایشان شروع می‌كردند: بسم اللَه الرحمن الرحیم سوره زمر را خواندن. می‌گفتیم خب دیگر، دیگر خسته شدند. می‌گفتند: حالا سوره فرض كنید كه حم سجده را باز كن. سوره را می‌خواندند و بعد هم سجده هم می‌كردند، به اصطلاح در آنجا سنگی بود و در همانجا به پیشانیشان می‌گذاشتند. هر روزی كه می‌توانستند، می‌خواندند، هر روزی كه نمی‌توانستند به این كیفیت. این مال چیست آقا؟ یعنی ما واقعاً خود را مستغنی تر از ایشان می‌دانیم؟ این مال چیست قضیه؟ این مال این است كه قرآن مال همه است، قرآن كلامی است برای همه افراد نازل شده است، نه مَن خوطِبَ فی زَمَن النّبی نه برای پیغمبر و ائمّه علیهم‌السّلام و نه برای آن افرادی كه در زمان پیغمبر، مورد مشافهه و التقای این قرآن بودند، نخیر، قرآن برای من نازل شده و برای شما نازل شده است و برای تك تك از افراد نازل شده است، برای همه نازل شده است در هر مرتبه‌ای كه هر كسی وجود دارد. برای من نازل شده در آن مرتبه‌ای كه من هستم، برای بالاتر در آن مرتبه‌ای كه هست و هر شخص به هر مرتبه‌ای كه برسد برای او قرآن در

 همان مرتبه است. پس قرآن برای هر شخص در همه مراتب وجودی آن شخص تا رسیدن به لقاء خدا، قرآن برای او است و استفاده می‌كند. مسلّماً آن معنایی را كه ما از قرآن می‌فهمیم آن معنا را یك شخص بزرگ، جور دیگری می‌فهمد و هر كسی به مقدار خودش. خدمتتان عرض كردم ابن مسعود خوش صدا بود و صدای محزونی داشت‌ اقرَؤُوا القُرآنَ بِصُوتٍ حَزین‌ «قرآن را با صدای حزین بخوانید» القرآن انزِلَ بِالحُزن فَاقْرَؤُوها بِصُوتٍ حَزین‌ قرآن با حزن آمده است. دیدید وقتی كه برای انسان حالت رقّتی پیدا می‌شود چه حالت انبساط و حالت روحی، این حالت را انسان مشاهده می‌كند در مجالس سیدالشّهدا چرا غلبه روح و رَوح و نشاط است؟ چرا؟ چون حزن در آن مجالس است. پیغمبر می‌فرماید انّى احبُّ من الصبیان اربع، یكی از آن چیزهایی كه من از بچّه‌ها دوست دارم این است كه بچّه‌ها خیلی گریه می‌كنند، گریه آن‌ها مال حزن است. حُزن حالت روحانیت است، قرآن را با صوت حزین بخوانید. این صوت حَزین اثراتی دارد و در زمان‌های مختلف اثرات مختلفی دارد؛ در بین الطّلوعین یك نوع اثر دارد، در هنگام غروب آفتاب كه هنگام حزن است اثر دیگری دارد، در موارد مختلف این قرآن اثرات مختلف دارد. اقرَئوا القُرآنَ بِصوتٍ حَزین. ابن مسعود قرآن می‌خواند، پیغمبر همین طور گوش می‌داد و اشك از چشمانش جاری بود. این پیغمبری كه خود قرآن به او نازل شده، همانی را می‌فهمید كه ما می‌فهمیم؟ پس چرا ما می‌خوانیم گریه نمی‌كنیم. امّا نه، ما هم‌

 می‌توانیم، ما هم خود را منطبق كنیم با قرآن، موقعی كه می‌خواهیم قرآن بخوانیم خیالات را كنار بگذاریم، تصوّرات را كنار بگذاریم، یك دو سه دقیقه سكوت كنیم، محیط خود را خلوت و بی‌صدا و آرام قرار بدهیم، آماده بشویم آن وقت می‌بینیم آن اثر هم در ما بوجود می‌آورد. قرآن برای ما است. (أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ) چرا در قرآن تدبّر نمی‌كنید؟ چرا در قرآن فكر نمی‌كنید؟ چرا هر روز نمی‌خوانید؟ چرا به مطالب قرآن توجّه نمی‌كنید؟ یكی از آیات قرآن را من اشاره می‌گویم، می‌روم.

 یكی از آیات، یكی از اشاره‌ها، این آیاتی كه در قرآن است كه بنائتان را بر یقین همیشه بگذارید، بر ظنّ و بر اشاعات و بر شایعات و بر تَخمین نگذارید، به همین یك آیه اگر ما عمل بكنیم، آن وقت خواهید دید چقدر زندگی ما فرق می‌كند. با یقین همیشه حركت كنید یعنی یقین داشته باشید این پایی را كه دارید می‌گذارید در اینجا صحیح است. زید گفت و عمرو گفت در زندگی شما دخالت نداشته باشد. فلان شخص و فلان آقا و فلان فرض بكنید كه شخصّیت و فلان و این حرف‌ها مطرح نباشد، یقین داشته باش و برو جلو. (إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا)[[3]](#footnote-3) در قرآن مگر نداریم؟ (إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَ ما هُوَ بِالْهَزْلِ)[[4]](#footnote-4) «كلام رسول خدا كلام فصل‌

 است، هزل نیست، شوخی نیست» (وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا[[5]](#footnote-5) در هر جایی كه علم نداری لا تقف، لا تقف یعنی متابعت نكن، جلو نرو، دنبال نرو. (ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) دنبال خیالات نرو، دنبال آن چه كه مردم می‌گویند نرو، مردم بر اساس تخیلات و احساسات حرف می‌زنند، تو دیگر نرو، بنشین فكر كن، این حرفی كه مردم می‌گویند حالا درست است یا نه؟ لعلّ این كه غلط باشد، همه آنها غلط باشد، همه غلط. در روز قیامت بدان كه خدا به تو نمی‌گوید: چون از مردم تبعیت كردی تو كناری. نه، می‌گوید: به تو كه عقل دادم، چرا عقلت را به كار نیانداختی؟ این مهمّ است. (أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى‌ قُلُوبٍ أَقْفالُها) «یا این كه بر این دلها قفل گذاشته شده است» یا این كه ما آمدیم پوشش انداختیم بر ادراك خودمان لذا دیگر برای ما مجاز، یقین و یقین تبدیل به مجاز شده است. این دو محور، محوریت خودشان را عوض كردند. یقینیات را پندار می‌پنداریم و پندارها را یقین می‌شماریم. كدام یك از این دو است‌ (أَمْ عَلى‌ قُلُوبٍ أَقْفالُها) آقا! دو دو تا؟ می‌گوید پنج تا!. عجب! دو دو تا می‌شود چهار تا دیگر. نه، دو دو تا پنج تا است.

 بابا! در زمان سابق، زمان خلقت حضرت آدم دو دو تا چهار تا بود، قبل از آن هم چهار تا بود، در عالم زر هم چهار تا بود، در عالم ملائكه، بعد از پیغمبر هم چهار تا است، ولی الآن می‌شود دو دو تا پنج تا و نصفی! چرا این جوری است؟ قضیه چیست آقا؟ اینها به خاطر این كه‌ (عَلى‌ قُلُوبٍ أَقْفالُها) «پرده انداختیم» یقین را با همین دو تا چشم رد می‌كنی، با همین دو تا چشم یقین را می‌بینیم كنار می‌گذاریم. مبانی همه روشن، قواعد همه بیان شده، مسائل همه گفته شده به یكی عمل نمی‌كنیم، به یكی ترتیب اثر نمی‌دهیم. این مال چیست؟ (أَمْ عَلى‌ قُلُوبٍ أَقْفالُها) قفل می‌شود، وقتی قفل بشود (وَ جَعَلْنا عَلى‌ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ)[[6]](#footnote-6) می‌شود (وَ جَعَلْنا عَلى‌ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ) «ما بر دلهای اینها بَست گذاشتیم، دیگر این‌ها نمی‌فهمند» (وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً)[[7]](#footnote-7) «گوشهای اینها هم پر است» نه گوششان دیگر می‌شنود، می‌گویی: آقا! مسأله این است. اصلًا انگار داری با او شعر می‌گویی. اگر حرف است بیا حرفت را بزن، چرا گوش نمی‌دهی، جواب بدهد دیگر، جوابش دیگر روشن است. بگو: یا داری دروغ می‌گویی یا راست می‌گویی به این دلیل، به آن دلیل. نه، اصلًا گوش نمی‌دهد. چی بود؟ همین مسأله. جناب ابی‌سفیان، جناب‌

 ابی‌جهل، جناب آن افرادی كه آمدید با قرآن به مبارزه برخاستید،؟ شما به كی ضرر رساندید به خودتان و به نفس خودتان. توی ابی‌سفیان، توی ابی‌جهل می‌توانستی سلمان بشوی ای بیچاره! تو می‌توانستی مقداد بشوی، چرا آمدی خودت را در این بدبختی قرار دادی كه یكی در جنگ احد و آن یكی هم مُرد. آن یكی به این وضع آن یكی به این وضع. چرا این میوه را نگذاشتی برسد؟ و چرا این نفس را به فعلیت استعدادهای نهفته نرساندی؟ توی ابی‌جهل می‌توانستی مقداد بشوی، می‌توانستی اباذر بشوی، می‌توانستی سلمان بشوی. فرق نداشتی با سلمان، فقط در یك چیز و آن این كه سلمان آمد پرده برداشت، تو پرده انداختی. سلمان آمد دید حقیقت چیست، حقیقت در رسول خدا است برود دنبالش، حقیقت در كسی دیگر است برود دنبالش، برای او فرق نمی‌كند، من به دنبال حق هستم، شخص برای من مطرح نیست، آنچه كه برای من مطرح است ـ صریحاً می‌گفت ـ فقط خدا مطرح است، همین. اگر یك روزی ـ نعوذ باللَه، نعوذ باللَه، نعوذ باللَه، بلا نسبت، بلا نسبت ـ رسول خدا هم مرتد می‌شد، بشود، فرقی نمی‌كند به قضیه، خدا كه مرتد نشده.

 وقتی كه مرحوم آقا از دنیا رفتند خیلی‌ها متأثّر بودند در همان چند روز. اینها خیال می‌كردند دیگر تمام شد، دیگر مسأله تمام شد، دیگر پرونده بسته شد، دیگر همه چیز. من یادم است در همان شب ظاهراً شب چهارم بود كه صحبت كردم، گفتم: بابا! پرونده آقا بسته شد، پرونده خدا كه بسته نشد، اگر پرونده خدا بسته‌

 می‌شود آن وقت برویم یك فكری بكنیم به حالمان. یك عبدی بود، عبد صالح از عباد خدا، از دنیا رفت، بالاتر از این هم بود. به قول سیدالشّهداء علیه‌السّلام به حضرت زینب در آن شب عاشورا می‌فرماید: یا زینب! پدر من از من بالاتر بود از دنیا رفت، برادر من از من بهتر بود از دنیا رفت، پدرم بود، جدّم رسول خدا از دنیا رفتند، مسأله كه فرق نكرد، خدا كه از دنیا نرفته، خدا كه شهید نشده، خدا هست و راه خدا هست. آن خدا باید دید چه راهی را قرار داده؟ آن خدا باید دید در چه مظهری ظهور كرده؟ الآن در مظهریت رسول خاتم، حضرت محمّد ظهور كرده، فردا در مظهریت علی مرتضی ظهور می‌كند، پس فردا در مظهریت امام مجتبی ظهور می‌كند، پس فردا ...، الآن فقط و فقط و فقط و فقط در مظهریت حضرت بقیةاللَه ارواحنا لتراب مقدمه الفداء ظهور كرده است، آن است مسأله. فقط همین است قضیه. حالا این راه، این هم فكر، این هم طریق، بسم اللَه! دیگر كجایش بسته است؟ كجایش ابهام دارد؟ كجایش اجمال دارد؟

 پا را در جایی كه یقین داری بگذار (وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) حسن چه گفت و تقی چه گفت و زید و عمرو، به درد من نمی‌خورد، برای خودشان می‌خورد، برای خودشان خوب است. خودشان می‌دانند و خودشان. این فكر من، این مغز من، این اعصاب من، درون این جمجمه قرار دارد. آن فكر، آن مغز، آن اعصاب درون آن جمجمه قرار دارد. بله، هر وقت این جمجمه‌ها تغییر كرد، آنها

 جایش عوض شد، طبعاً مطالب هم عوض خواهد شد، اشكالی ندارد. بسیار خوب، خداوند برای من این استعدادها را آماده كرده است و بر طبق این استعدادها از من مؤاخذه می‌كند. دیگر این گوی و این میدان. (أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى‌ قُلُوبٍ أَقْفالُها) كجا دارید می‌روید؟ چه كار دارید می‌كنید؟ از یك یك كارهایمان باید حساب پس بدهیم آقایان! از اشاراتمان، از یك یك صحبت‌هایمان، از یك یك چشم به هم زدن‌هایمان. فردا می‌آیند پرونده را باز می‌كنند، یك ذرّه این طرف و آن طرف‌تر نمی‌شود. (وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفى‌ بِنا حاسِبِينَ)[[8]](#footnote-8) یك مثقال اگر باشد؛ آقا! شما آن روز این حرف را زدی فلانی متأثّر شد و بی‌جهت متأثّرش كردی، بایست تا او از تو بگذرد. حالا باید بایستی، باید بایستی. شما آن روز این عمل را انجام دادی و این عمل باعث شد كه یك نفر از راه خدا برود كنار و در او سردی پیدا بشود و در او شكست پیدا بشود و بگذارد كنار. باید بیایی حساب پس بدهی، خودش كه رفت كنار، زنش كه رفت كنار، بچّه‌هایش كه رفت كنار، تبعاتی كه آمده، یك .... نگاهت می‌دارند آقاجان! نگاهت می‌دارند، بی برو برگرد. (وَ كَفى‌ بِنا حاسِبِينَ) «كفایت می‌كند» ما نیاز به محكمه نداریم،

 نیاز به مدّعی العموم نداریم، نیاز به دادستان و اینها نداریم، می‌آوریم، صاف پرونده را می‌گذاریم جلویت. پرونده هم كه خطّی نیست ـ توجّه كنید ـ خطّی نیست. تصوّر نكنید كه ملائكه قلم و مركّب دَست گرفتند هی می‌زنند در جوهر هی می‌نویسند، نخیر ملائكه حِصَص وجودی ما را در هر زمان، در آن حیطه ولایی خودشان نگاه می‌دارند. الآن من دارم صحبت می‌كنم با شما، این صحبت‌های من یك حصّه وجودی است، این نشست من یك حصّه وجودی است، این استماع شما و گوش كردن شما یك حصّه وجودی است، این حصّه وجودی را، نه عكس را ـ آن روز خدمتان عرض كردم ـ عكس از این مجلس برداشته نمی‌شود، خود این مجلس به این حصّه وجودی؛ همان‌طوری كه الآن دارید می‌بینید دیگر، آیا شما كه در اینجا نشستید تصوّرتان این است كه فیلم این مجلس را می‌بینید یا خود این مجلس را؟ كدام را دارید می‌بینید؟ فیلم نیست، فیلم آن است كه می‌گیرند بعد در یك وسیله‌ای قرار می‌دهند مشاهده می‌كنند، می‌گویند: بله، این عكس است. خود شخص هم در آن مجلس حضور ندارد. ولی الآن كه شما در این مجلس حضور دارید، با حصّه وجودی این مجلس، شما در ارتباط و در اتّصال هستید. همین حصّه وجودی، یعنی همین وجود خارجی، همین وجود عینی روز قیامت می‌آید برای ما ظاهر می‌شود، نه عكس. آن وقت چطور می‌تواند انكار بكند؟ عكس را می‌گویند آقا! مونتاژ كردی. الآن هم كه دیگر رسم است دیگر؛ الآن در پرونده‌

 سازی‌ها در دنیا كه این طور است دیگر، حالا نمی‌دانیم دیگر. صدا را می‌آیند عوض می‌كند، عكس را می‌آیند مونتاژ می‌كنند، چه كار می‌كند، یك پرونده درست می‌كنند بعد هم سردار، خیلی راحت اینطوری مرسوم است. آن شخص بیچاره هم كه اگر دستش به جایی برسد، یك دادی می‌زند، اگر نه كه نه. گفت:

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من‌ \*\*\* آنچه البتّه به جایی نرسد فریاد است‌

 اگر هم كه دستش رسید، طبعاً مسأله و محكمه جور دیگری خواهد شد، سؤالها فرق خواهد كرد، جواب‌ها تفاوت می‌كند. ولی در روز قیامت مونتاژ و مُركّب و تركیب و از این حرف‌ها نیست. روز قیامت نمی‌توانی بگویی: خدایا! تو آمدی من را كنار فلانی نشاندی، این عكس من بیخود است، آمدی مونتاژ كردی این را كشیدی و آن هم كشیدی و ما را گذاشتی این وسط. می‌گوید: نه آقاجان! بفرمایید. حضور شما را در این مجلس می‌آییم نشان می‌دهیم، این حضور شما در این مجلس است. و (وَ كَفى‌ بِنا حاسِبِينَ) دیگر مدّعی‌العموم نمی‌خواهیم، هیچ، خود حضور شما می‌شود ادّعا، خودش می‌شود حكم، خودش می‌شود جُرم، خودش می‌شود علّت جرم. آن وقت آنجا است كه انسان سرش را می‌اندازد پایین. بله، من كه نمی‌توانم در آن دنیا از خودم فرار كنم، من در آن دنیا با خودم هستم و با تخیلات‌

 خودم و با افكار خودم چگونه ممكن است بین این دو تفرقه بیافتد؟ (وَ كَفى‌ بِنا حاسِبِينَ) خیلی مسأله مهم است، شوخی نگیریم قضیه را.

 (أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى‌ قُلُوبٍ أَقْفالُها) این چیست؟ این مربوط به تدبّر است، این آیه مربوط به تدبّر است. چطور امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند كه: عبد آن عبدی است كه تدبیر در كارش قرار ندهد. مگر می‌شود؟ خود قرآن می‌گوید آقا! بیا تدبّر كن، قرآن می‌گوید بیا بفهم، قرآن می‌گوید بیا عمل كن. چگونه ممكن است؟ اصل و اساس نظام آفرینش اصلًا بر اساس تدبیر است. (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ لَآياتٍ لِأُولِي الْأَلْبابِ\* الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَه قِياماً وَ قُعُوداً)[[9]](#footnote-9) می‌خوانید این آیه را در شبها؟ حتماً بخوانید، فراموش نكنید، در شب‌ها موقع خواب مستحّب است انسان این چند آیه را از آخر سوره آل‌عمران بخواند. (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ لَآياتٍ لِأُولِي الْأَلْبابِ) «در خلقت آسمان و زمین، در این گردش شب و روز» این چه اختلافی است؟ این چه گردشی است؟ شما از اینجا می‌خواهید به سمت مكّه نماز بخوانید، بین اینجا تا مكّه چند فرسخ است؟ حالا سیصد فرسخ، سیصد و

 پنجاه فرسخ، چهارصد فرسخ. می‌گویند: به خود كعبه واجب نیست نماز بخوانید، به سمت كعبه باید نماز بخوانید، چرا؟ چون هر قدر شما دقیق باشید، حتی اگر یك میل اختلاف داشته باشید، این یك میل می‌رسد به مدینه. شما می‌خواهید به مكّه نماز بخوانید، فرض كنید كه سر از طائف درمی‌آورید، سر از ریاض درمی‌آورید. این همه اختلاف است، شوخی نیست، چهار صد فرسخ، این یك میل هی چی میشه؟ هر چی جلو می‌رود، این زاویه بازتر می‌شود دیگر، می‌رسد به آنجا. لذا از نقطه نظر فقهی برای افرادی كه در مكّه هستند و در مسجد الحرام هستند نفس خود كعبه، آن قبله است، خود كعبه، باید به سمت خود كعبه بایستند و برای افرادی كه خارج از مكّه هستند یا حتّی در خود شهر مكّه هستند ولی دور هستند، در آنجا هم سمت، كفایت می‌كنند. یعنی همین قدر كه كعبه آنجاست شما این‌جوری نماز نخوانید، به همین سمت، به همین كیفیت. حالا فرض كنید كه به آن طرف ایستادید، یا به آن طرف ایستادید. این مال چهارصد فرسخ است با یك میل، حالا شما حساب كنید یك كره زمین می‌خواهد دور خورشید بگردد اگر یك میل از آن دایره خودش تجاوز كند چه خواهد شد؟ تمام كرات می‌ریزد به هم. این تدبیر نیست؟ یك میل، همه بساط خدا برچیده می‌شود، البتّه بساط مُلكی. (فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً)[[10]](#footnote-10) معنایش این است. معنایش این است: آقاجان! این كه الآن شما راحت در اینجا گرفتید نشستید، خیلی آرام، خیلی با اطمینان، نه حركتی را احساس می‌كنید، نه لرزشی را احساس می‌كنید، كاملًا مطالب ما را انشااللَه تحمّل می‌كنید و توجّه می‌كنید و اینها، این برای این است كه میلیاردها مَلك الآن ـ اصلًا در حساب نمی‌آید، میلیارد چیست؟ ـ دارند الآن كار می‌كند تا شما این طوری آرام نشستید. یك خورده عوض شود قضیه، یك خورده جبرئیل بگوید حالا می‌خواهم یك خورده سر به سرتان بگذارم، یك صدا می‌آید یك خورده زمین ...، همه چیز می‌ریزد به هم. می‌خواهم سر به سرتان بگذارم. همین سر به سری كه برای امم گذشته می‌گذاشت دیگر؛ خلاف می‌كردند ملائكه عذاب می‌آمدند، زمین را چه كار می‌كرد؟ خَسف می‌كردند، یك خورده می‌رفت كنار، هر چه دِه و شهر بود می‌رفت آنجا و بعد بسته می‌شد، تمام شد، آسمان خراش‌ها همه رفت در زمین، تمام شد و رفت. یك خورده سر به سر، یك كمی، یك نقطه‌ای این طرف آن طرف. اینها دارند كار می‌كنند (فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً) دارند تدبیر می‌كنند، زمین را در جای خودش بگردانند، شمس را در جای خودش بگردانند، باران در این وقت بیاید، در آن وقت بیاید، این ابر مال اینجاست، آن ابر مال آنجاست. امام رضا علیه‌السّلام دعای باران‌

 كه كرد باران آمد. چند نوبت ابر آمد حضرت فرمودند: این ابر مال اینجا نیست، این مال آنجاست. رفت یك ابر دیگر آمد مردم خوشحال شدند حضرت فرمودند: نه، این هم مال اینجاست، مال جای دیگر است. یك ابری كه آمد گفتند: این مال اینجا است. آمد و شروع كرد به بارش. هر كدام اینها جایی دارد وحسابی دارد.

 یك روز نقل می‌كنند مرحوم آقای انصاری با یك نفر ـ من این قضیه را هم شنیده بودم قبلًا ـ در طهران بودند. جایی می‌خواستند بروند یك مرتبه دیدند یك عقربی از یك گوشه‌ای درآمد و حركت كرد. ایشان فرمودند: این مسئولیت دارد برود فلان شخص را بزند. یك دفعه دیدند صدای داد و بیداد آن بیچاره رفت هوا. مسئولیت دارد، باید بلند شود برود آن را بزند. حالا او چه كرده، برای چی؟ حالا ما آن را دیگر نمی‌دانیم. خودش می‌داند و خدای خودش‌ (فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً) آنهایی كه تدبیر می‌كنند.

 حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه‌السّلام یك روز داشت می‌گذشت چشمش به یك جوانی افتاد، حضرت فرمودند: این جوان فردا از دنیا می‌رود، فردا، همین از دنیا می‌رود. فردا دیدند كه در میان مردم دارد راه می‌رود. گفتند: یا نبی‌اللَه! شما گفتید این از دنیا می‌رود؟! حضرت تعجّب كرد، گفت: برویم از او بپرسیم مسأله چیست؟ آنچه كه به من گفتند این بوده. آمدند، گفتند كه: ای جوان! قضیه تو چیست؟ این دیروز این پیغمبر خدا ـ كلامش خلاف نیست ـ گفت تو امروز ....

 گفت: اتّفاقاً یك قضیه خیلی عجیبی اتّفاق افتاد برای من؛ گفت: دیروز كه داشتم می‌رفتم منزل، دیروز عصر یك فقیری را در راه دیدم من یك مقداری به او كمك كردم، صدقه دادم، بعد شب رفتم خوابیدم صبح بلند شدم دیدم زیر تُشَك من یك مار است، یك مار. اتّفاق هم می‌افتد، حتّی خود من یك وقتی در باصطلاح جایی تحصیل می‌كردیم، یكی از همین دوستانمان در آن طبقه اول بود، ما در طبقه سوّم بودیم، ایشان در طبقه اوّل بود. صبح از خواب بلند می‌شود ـ ایشان الآن در طهران هم هستند، از آقایان طهران است ـ می‌بیند زیر تُشكش یك عقرب است، عقرب سیاه بزرگ. می‌گفت: دیدم زیر تشك من یك مار است. حالا الآن آن كه می‌خواهد عقرب برود زیر تشك این، می‌تواند برود این را بزند دیگر، ولی مأمور نیست. این مأمور است، این بغلش است ولی نمی‌آید بیرون، بعد او این را از بین می‌برد. این مار بود و من او را از بین بردم. حضرت فرمودند: ببینید! صدقه دفع بلا می‌كند، برای همین است. این در مقدّر این بود كه از بین برود به واسطه این مار امّا آن صدقه كه داد، آمد در عالم مقدّرات معارضه كرد، این خورد به آن تقدیرِ اهلاك و هلاكت، او را از بین برد به جایش الآن عمرش دارد ادامه پیدا می‌كند. آن قدر دقیق، انقدر روی حساب دارد مسائل انجام می‌شود.

 اینها عالم تدبیر است‌ (وَ إِنْ مِنْ شَيْ‌ءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ)[[11]](#footnote-11) هر چیزی شما سراغ دارید، هر چیزی به تصوّرتان می‌آید، در این عالم، از مسائل مادّی و غیر مسائل مادّی، خزینه‌اش، یعنی آن پُر، آن منبع و منشأش پیش ما است. علم، این علومی كه الآن هست، الآن ما به تعداد افرادی كه اینجا نشستیم دارای علم هستیم، كمترین شما من و بیشترین‌تان را هم خدا می‌داند، هر شخص یك معلوماتی دارد، یك مقداری حفظیاتی دارد، یك مقداری معلوماتی دارد، نسبت به مسائل مختلف، نسبت به رشته خودش، نسبت به تخصّص خودش دارد، (مِنْ شَيْ‌ءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ) اصلش پیش ما است، خیال نكنید اینها را از پیش خودتان آوردید. (وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) اسم علیم پروردگار، ظهور لایتناهی علم است در همه مظاهر و در همه تعینات. آن علم كلّی پیش ما است، می‌آوریم یك مقداری در اینجا، یك خورده بیشتر در آنجا، كمتر در اینجا، بالا، پایین، با كارهایی كه انجام می‌شود، زیاد می‌شود و كم می‌شود. عملی را كه من انجام می‌دهم آن علم را زیاد می‌كند یا عملی را كه من انجام می‌دهم آن علم را كم می‌كند. گناه بكنم بسته می‌شود راهش، ثواب كنم راهش را باز می‌كنم. جمال، اصل است، انّ اللَه جمیلٌ،

 جمال یكی از اسماء و مظهر ظهورات اسماء الهیه است دیگر. صفات الهی یكی جمال است، ان اللَه جمیل‌ «خدا زیبا است» اصل وجود یكی از صفاتش زیبایی است، این اصلش پیش ما است‌ (وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) برای هر كسی یك مقدار قرار می‌دهیم. چه جمال ظاهری و چه جمال باطنی. قدرت، خزانه‌اش پیش ما است. تمام این قدرت‌هایی كه می‌بینید تمام این مسائل: (وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) ما به هر اندازه كه بخواهیم می‌آوریم. می‌آوریم كم می‌كنیم. معنای كم می‌كنیم این نیست كه می‌گیریم، نخیر، رابطه را قطع می‌كنیم، نه این كه از آن شخص بگیریم. آن شخص چیزی ندارد تا این كه از او گرفته بشود. مسأله ما با مظهر و ظهور اسماء كلیه الهی، مسأله انباشتن یك متاع در یك كیسه نیست. اگر یك كیسه‌ای شما داشته باشید فرض كنید كه در آن برنج بریزید، حالا آن كیسه سی كیلو وزنش است، بیست كیلو یا ده كیلو، به همان مقدار در او برنج قرار می‌گیرد. حالا اگر قرار باشد بر این كه از این برنج كم بشود اگر یك سوراخی در این كیسه انجام بشود، كم‌كم این برنج كم می‌شود، كم می‌شود، تا این كه اگر ما متوجّه بشویم آن سوراخ را می‌دوزیم، اگر متوجّه نشویم كم‌كم آن از بین می‌رود. این نیست. مسأله ما با ظهور خزائن الهی در مجلا و در تعین و در این قالب، مسأله ما مثل مسأله این سیم برق است. این سیم برق هیچ چیز در آن نیست، هیچ. این بسته به‌

 این است كه چند ولتاژ از اصل در این سیم برق ترزیق كنند. یك دفعه فرض كنید كه ولتاژ ممكن است یك دَه ولت در این ترزیق كنند، این سیم ده ولت دارد، این لامپ به این مقدار می‌تواند روشن كند. یك وقتی در همین سیم سیصد هزار ولت تزریق می‌كنند، یعنی این سیصد هزار ولت الآن دارد. دوباره، حالا اگر این سیم بخواهد به خود بگیرد، می‌گوید: من الآن دارای سیصد هزار وُلت هستم. این نمی‌آیند این برق را از او بگیرند، این منشأ كارخانه چه كار می‌كند؟ ولتاژ را كم می‌كند، وقتی كم كرد این هم در آن چه میشود؟ كم میشود. این كه از خودش چیزی ندارد، تمام آن صفات و اسمائی كه اسماء و صفات متنازله از آن خزانه الهی است، آن ظهور آن اسماء و صفات در ما مثل این مسأله است. از آنجا كم می‌شود و از آنجا زیاد می‌شود، از منشأ. كم شد در خود چیزی نمی‌بینیم، زیاد شد در خود می‌بینیم؛ همه‌اش از آنها برمی‌گردد. (وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) به مقدار دقیق و به مقدار ظریف ما اینها را می‌آوریم. هر عملی كه انجام بدهیم یك اثر در كار ما دارد. این كار را بكنیم، این نماز را با حضور قلب بخوانی، برای نماز بعدت تو را بیشتر تأیید می‌كنیم، اگر با حضور قلب نخوانی، نماز بعدت هم بی‌حضور قلب خواهد بود. یك صله رحم بكنی، برای انجام عبادتت تو را با نشاطتر می‌كنیم اگر آن صله رحم از تو ترك بشود و قطع رحم بین تو و بین آن منشأ و خزائن ما بسته می‌شود، قطع می‌شود. تمام اینها مربوط به چیه؟ همه مربوط به این مسأله است.

 دقیق. وقتی كه اساس نظام پروردگار بر اساس تدبیر است چطور ممكن است اساس نظام تربیتی ما بر تدبیر نباشد؟ می‌شود همچنین چیزی؟ آیا آدم می‌شود برخلاف تكوین و برخلاف آن مسیر حقیقی و اصلی پروردگار حركت كند؟

 یك روز با مرحوم آقا رفته بودیم جایی. یك شخصی یك كاری كرده بود حضرت آقا به او فرمودند: آقا! شما چرا این كار را كردی؟ گفت: آقا! می‌گویند نظم ما در بی‌نظمی است. حضرت آقا فرمودند: كدام الاغی چنین حرفی را زده؟ نظم در بی‌نظمی است!، این توحّش است، این بی‌نظمی چیست؟ این حرفها چیست؟ سالك باید منظّم‌ترین فرد باشد، دقیق‌ترین باشد، حسابش با افراد در هر زمینه‌ای ـ انشااللَه اگر خدا توفیق بدهد هر كدام از این مسائلی را كه عرض كردیم، اینها باز شد، امروز فقط به عنوان تیتر و عنوان، این مطالب را عرض كردیم ـ در مسائل دنیا، در مسائل معیشتی، در مسائل عبادی، در مسائل اخلاقی، در كیفیت ارتباطاتش، در كیفیت معاشرتش، در مسائل حكومتی، در تمام اینها باید دقیق‌ترین باشد و باید ظریف‌ترین باشد.

 یك روز یادم است مرحوم آقا با یك شخصی صحبت می‌كردند. آن شخص الآن در قید حیات نیست. راجع به مسائل حكومتی در سنه چهل و دو، در آنجا وقتی كه صحبت می‌كردند، ایشان می‌فرمودند: آقا! ما باید برای ایجاد حكومت اسلامی حزب دُرست كنیم، باید افراد مستعدّ را در هر زمینه داشته باشیم تا بتواند

 مطالب به طور دقیق و به طور ظریف مطابق با جریان روز و مطابق با برنامه‌های روز، آن مطالب به پیش برود. آن شخص می‌گفت: نه آقا! نیازی به این حرفها نیست، مردم را حركت می‌دهیم، آنها می‌روند و می‌زنند و مجلس را می‌گیرند و درب و داغون می‌كنند. آقا فرمودند: آقا! كجا این حرف‌ها درست است؟ اینها نشسته‌اند كه شما بیایید و بزنید و مجلس را بگیرید؟ نه آقا! از پنج كیلومتری برداشتند توپ و تانكشان را گذاشتند، آنجا خورد و خمیر می‌كنند، این حرفها چیه؟ سلوك این نیست كه انسان هر كاری انجام بدهد. باید دقیق‌ترین نظام‌ها را داشته باشد انسان تا بتواند پیش برود و بتواند به مقصد برسد.

 یادم است، بعد از سنه چهل و دو ـ من در آن موقع طفل بودم حدود هشت سال سنّم بود، بعد از سنه چهل و دو یعنی سال بعد ـ با مرحوم آقا مشرّف شدیم در مشهد. در آنجا منزل یكی از آقایان كه ـ ظاهراً اطّلاع ندارم هنوز هم در قید حیات هست ـ به اتّفاق عدّه‌ای كه خیلی از آنها به رحمت خدا رفتند، مِن جمله مرحوم مطهّری بود، شهید مطهّری ـ رحمة اللَه علیه ـ در آن مجلس و بعضی هم الآن در قید حیات‌اند. پدر بعضی از همین نویسندگانی كه درگذشته است، هم در آنجا بودند كه هم خودش و هم ...، همه فوت كردند و عدّه‌ای هم از افراد سیاستمدار در همان زمان كه باز عدّه‌ای از آنها فوت كردند و عدّه‌ای از آنها هنوز در قید حیات هستند، در آنجا، تابستان بود در یك بالكنی، نشسته بودند مرحوم آقا و با این افراد مشغول‌

 صحبت بودند. ما هم در همان عالم بچّگی و اینها گوش می‌كردیم مطالب را. صحبتشان راجع به مسائلی بود كه بعد از تبعید شدن رهبر انقلاب به تركیه و اینها، این قضیه انجام گرفته بود، صحبت می‌كردند كه الآن چه باید كرد؟ و به چه نحو باید مسأله را ادامه داد؟ خلاصه صحبت تمام شد و با آن شخص متوفّی هم كه عرض كردم پدر یكی از نویسندگان بود، با آن هم صحبتشان شد و بحثشان شد و خیلی هم به داد و بیداد كشیده شد و خیلی مرحوم آقا از او ناراحت شدند و از مطالب و اعتقادات او بسیار متنفّر شدند، ایشان در آن شب و به طوری كه خود مرحوم آقای مطهّری هم از این قضیه خیلی متأثّر شد و خلاصه ناراحت شد و اینها. بعد از این مجلس یكی از همان افرادی كه الآن ظاهراً در قید حیات هست ـ اطّلاعی ندارم، به اصطلاح من دیگر از این مسائل كم و بیش چیز نیستم ـ ایشان گفته بود: تنها كسی كه در این مجلس صحبت‌هایش با موازین سیاسی و موازین مُتقَن و منطق حكومت تطبیق می‌كرد آقای آسید محمّد حسین بود. از این همه افرادی كه در اینجا نشسته بودند. در حالی كه ایشان آن موقع چی بود؟ ایشان یك عالم بود، یك عالم دینی بود، ولی مرامش، مرام سلوك بود. انشااللَه بعداً عرض خواهد شد كه چطور این اتّهام ناروایی كه به مكتب عرفان زده می‌شود كه: مكتب عرفان یك مكتبی است جدای از ارتباط با مردم و جدای از دخالت در مسائل اجتماعی و یله و رها كردن مردم و به دنبال خود رفتن و انعزال، این مسأله اساساً بر

 اساس منطق و برهان غلط است، نه نقلی، یعنی عقلًا این مسأله، مسأله باطنی است. ولی چگونه و چطور؟ آن حرف است. كدام سیاست؟ كدام حكومت و كدام اداره و كدام اجرا؟ بحث در آن است.

 امیرالمؤمنین اوّل عارف دنیا بود خودش رئیس مسلمین بود دیگر. از پیغمبر بالاتر سراغ داریم؟ پیغمبر، هم قاضی بود هم حاكم بود هم نبی بود و هم رسول بود و هم به او وحی می‌شد هم خودش در غزوات شركت می‌كرد، خودش هم در صف اوّل مجاهدین بود، در منزل هم نمی‌نشست مردم را روانه كند، خودش بود، در جنگها شركت می‌كرد، خود پیغمبر دیگر. هم به او وحی می‌شد هم .... حالا تیزبینی مرحوم آقا را نگاه كنید. از این قضیه گذشت؛ سال بعد مرحوم آقا می‌فرمودند: من در یك فاتحه‌ای كه در مسجد ارك طهران، در آنجا تشكیل شد، من در آنجا بودم. مرحوم آقای مطهّری هم آن گوشه نشسته بودند. وقتی مجلس تمام شد ایشان آمدند پیش من و گفتند كه: آقا! فلان شخصی كه بین شما صحبت درگرفت و خلاصه در آن شب، ایشان آمده طهران و من می‌خواهم یك ملاقاتی شما داشته باشید در منزل ما. ایشان فرمودند: نخیر، من آماده ملاقات با ایشان نیستم. خیلی ایشان ناراحت می‌شود. یك قدری صبر می‌كند می‌گوید: پس ما خدمتتان می‌رسیم به اتّفاق آن شخص. ایشان فرمودند: نخیر، بنده آماده همچنین ملاقات با چنین فرد نیستم، آماده هم نیستم ایشان را در منزل خودم هم ملاقات‌

 كنم. تعجّب می‌كند كه بالأخره این چه مسأله‌ای است؟ این به چه وضعی است؟ این چطور می‌شود باشد؟ هفده سال از این جریان می‌گذرد. یك شخصی از قول خود مرحوم آقای مطهّری برای من نقل كرد كه گفته بود: الآن می‌فهمم آقای آسید محمّد حسین چرا آن موقع وقت ملاقات به این نداد. هفده سال بعد. التفات كردید؟ این را می‌گویند دقّت و دوراندیشی و ذُكاء نسبت به مسائل و حقایق.

 مطالبی بود كه می‌خواستیم خدمتتان عرض كنیم یك قدری مسائل به این طرف و آن طرف رفت. امروز بحمداللَه ما نسبت به این فقره امام صادق علیه‌السّلام فقط یك چند باب را گشودیم كه انشااللَه در فرصت‌های آتیه نسبت به هر كدام باید به مجالسی بپردازیم.

 امیدواریم كه خداوند متعال در هر حال ما را از فِتَن آخرالزمان مصون و محفوظ بدارد. راه ما را مستقیم و صراط ما را صراط اولیاء خود و معصومین علیهم‌السّلام قرار بدهد. در دنیا از زیارت اهل بیت و در آخرت از شفاعت آنها ما را بی‌نصیب نفرماید. در فرج امام زمان علیه‌السّلام تعجیل و ما را از منتظرین و یاران واقعی آن حضرت و ذابّین از حریم آن حضرت قرار بدهد.

 اللَهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد

1. سوره محمد (٤٧)، آيه ٢٤ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره الفتح (٤٨)، آيات ١ و ٢ [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره الجاثيه (٤٥)، ذيل آيه ٣٢ [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره الطارق (٨٦)، آيات ١٣ و ١٤ [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره الاسراء (١٧)، آيه ٣٦ [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره الانعام (٦)، قسمتى از آيه ٢٥ [↑](#footnote-ref-6)
7. همان مصدر [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره الانبياء (٢١)، ذيل آيه ٤٧ [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره آل‌عمران (٣)، آيه ١٩٠ و صدر ١٩١ [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره النازعات (٧٩)، آيه ٥ [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره الحجر (١٥)، آيه ٢١ [↑](#footnote-ref-11)